

فردین که به زانو در آمد

16 شهریور 1404

نوجوان که بودم، با دیدن چند قلچماق که به جان یکی افتاده‌اند و او را می‌زنند، چشم می‌گرداندم و به دنبال یکی می‌گشتم که مثل فردین توی سینما باشد و بیایدو یقه آدم‌های وحشی و ناجوانمرد را بگیرد و طوری کتک بزنندشان که من کیف کنم و حالم خوب شود .

شاید به خاطر همین وقتی رفتار غیرانسانی و برآمده از خشم و عدم نظارت مامورین سد معبر شهرداری قزوین را دیدم، در حالی که چشمانم اشک زده بود، در پشت هاله اشک کسی را دیدم که انگار فردین بود . فردین که پیر شده بود، عصایی شده بود. وسط معرکه بود، اما نمی‌توانست مثل من و دیگران کاری بکند . عین من و خیلی‌های دیگر که دلمان می‌سوزد .

داد می‌زنیم، اما ... اما نه او عین ما نبود، وسط معرکه بود . رفتار خشن را با خشونت جواب نمی‌داد سعی در آرامش کردن کسانی داشت که لباسی که پوشیده بودند، چماق توی دستشان و چند نفر بودندشان اجازه می‌داد خشمشان را بیرون بریزند و بزنند و بزنند . مرد کهنسال عصا به دست که بعدها یکی گفت جانباز است و پدر یکی از دستفروشان مثل ما نبود، عین کسی بود که گوشی موبایلش این فیلم را گرفت تا گزارش این رفتار رذیلانه را بدهد . رفتاری که سابقه داشت، اما دوربینی قبلا ثبتش نکرده بود . مرد عین خودش بود. به زانو در آمد، اما در میان معرکه! فقط شاهد نبود . از دور نگاه نکرد و توی دلش فحش نداد . زور خودش را زد . تلاش خودش را کرد . از اسب افتاد، اما از انسانیت جا نماند .

این ها را نوشتم تا بگویم ثبت درست و به موقع اتفاق چه می‌تواند بکند که بگویم حالا دیگر فقط عده خاصی فیلمساز سینما حقیقت نیستند . گوشی تلفن همراه توی دست هر کس می‌تواند در لحظه تبدیل به شاهدهی موثر باشد . کنار وقایع قرار بگیرد و زشتی‌ها و زیبایی‌ها را نشان دهد . وقتی اولین بار گزارش تصویری این اتفاق را دیدم اولش فقط مامورین گردن کلفت هیکلی و دستفروش‌ها را دیدم، اما بعد از چند بار دیدن پیرمرد عصا به دست را دیدم که تلاش می‌کند تا چماق‌ها بر سر و کتف کسی پایین نیاید .

می‌دانم این گزارش همه ماجرا نیست . پس دارد . پیش دارد . پیش هر کدام از طرفین که برویم دلایل خودش را می‌گوید و ماجرا همچون فیلم جاودانه کوروساوا (راشومون) با زاویه دید آدم‌های مختلف، متفاوت روایت می‌شود، اما وقتی برای چندمین بار دیدم برای لحظه‌ای فکر کردم این مرد يك نفر نیست . بخشی از ملت ایران است که خشونت نمی‌خواهد . درگیری نمی‌خواهد . ظلم نمی‌خواهد و... اما در معرکه‌ای که به راه افتاده، ناتوان است . خیلی جاها زانو می‌زند . دست به آسمان می‌شود و... اگر این مرد عصا به دست را می‌شناسید هر جا که او را دیدید به جای من دستش را ببوسید . بگویید جامعه نیازمند امثال تو است . تماشاچی نمی‌خواهد کاش ملت هم

می‌دانم وقتی این مطلب را می‌خوانید و این فیلم را برای چندمین بار می‌بینید آدم‌های زیادی که تعدادیشان، خودشان هم در این اتفاق مقصرند به وحشی‌های افسارگسیخته کتک‌زن تاخته‌اند (البته با تاکید بر اما و منتهی و گفتن اینکه مقصر ما نیستیم و الخ و رفع مسوولیت از خودشان و...) اما این تصویربردار و این مرد یادمان انداختند که چشم بیدار و حضور در معرکه نیاز این روز جامعه ماست .

انگار مردم از جمله فیلمبردار این فیلم و پیرمرد عصا به دست باید جور سینمایی دست به عصا را بکشند.

حسن لطفی